



# مذهب و حقوق بشر

وله سوینکا





---

# مذهب و حقوق بشر

وله سوینکا



**توانا**  
TAVANA

آموزشکده آنلاین  
برای جامعه مدنی ایران

e-collaborative

*for civic education*

---



آموزش‌شکده آنلاین  
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative  
*for civic education*

<http://www.eciviced.org>

---

## مذهب و حقوق بشر

Religion and Human Rights

---

نویسنده: وله سوینکا (Wole Soyinka)

---

مترجم: آموزش‌شکده توانا (آموزش‌شکده الکترونیکی برای جامعه مدنی ایران)

---

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

---

عکس روی جلد: Wole Soyinka at the Comissão de Direitos Humanos e Legislação Participativa (Brasil), 24 Aug. 2015

---

© E-Collaborative for Civic Education 2019

## e-collaborative for civic education

ECCE (E-Collaborative Civic Education) یک سازمان غیرانتفاعی در ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند.

ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان اشتیاق عمیق مشترکی داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروند، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آن ها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که مبشر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکررگویی و جوامعی شایسته سالار است که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می گذارند.

ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارایه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارایه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وب نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارایه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموز، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارایه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است.

تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گردآوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای حذف شده است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان در جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کنشگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد.

سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهادهای شما

مریم معمارصادقی

M. Memar Sadeghi

اکبر عطری

Akbar Attari



## مقدمه

وُلِه سَویِنکا<sup>۱</sup>، متولد ۱۹۳۴ میلادی در آَبُوکوتا<sup>۲</sup> نیجریه، در سال ۱۹۸۶ برنده جایزه نوبل ادبیات شد. او در دوران دانشجویی در کالج ایبادان<sup>۳</sup> فعالیتش را علیه قوم‌گرایی و بی‌عدالتی آغاز کرد و هنگامی که برای ادامه تحصیل در لندن به سر می‌برد به عنوان یک دانشجو و نمایشنامه‌نویس با استعمار، تبعیض نژادی و جدایی سیاه‌پوستان از سفیدپوستان (آپارتاید) به مخالفت پرداخت. به دنبال استقلال نیجریه<sup>۴</sup> سَویِنکا بارها ناگزیر شد به دلیل سانسور آثارش در مقابل مقامات نیجریه مقاومت کند. او در سال ۱۹۷۵ در بیانیه‌ای، که به‌مثابه زندگی‌نامه‌اش تلقی می‌شد، نوشت: «من فقط به یک مذهب ماندگار باور دارم و آن همانا آزادی انسان است.»

سَویِنکا نمایشنامه‌نویس، شاعر، مقاله‌نویس و رمان‌نویس بود و نه فقط برجسته‌ترین شخصیت ادبی قاره آفریقا شمرده می‌شد، قهرمان حقوق بشر و از منتقدان صریح حکومت سرکوب‌گر بود. آنچه در ادامه می‌خوانید متن سخنرانی او در «کنفرانس نوبل»<sup>۵</sup> است که سال ۱۹۸۸ در پاریس برگزار شد.

1- Wole Soyinka (1934 -).

۲- Abeokuta: بزرگ‌ترین شهر و مرکز ایالت آگون در جنوب شرقی نیجریه.

۳- University College in Ibadan: قدیمی‌ترین دانشگاه نیجریه که در نزدیکی شهر بزرگ ایبادان، در غرب این کشور، واقع شده است.

۴- نیجریه، مستعمره بریتانیا، در اکتبر ۱۹۶۰ به استقلال رسید.

۵- در ژانویه ۱۹۸۸ هفتاد و پنج نفر از برندگان جوایز نوبل در پاریس گرد هم آمدند تا درباره مشکلات اساسی و مرمز جهان چاره‌جویی کنند.

## مذهب و حقوق بشر

طنز تاریخی عصر ما این است که گرایشات تجدیدنظرطلبانه به ساختارهای اجتماعی و حقوق بشری که زمانی مقدس شمرده می‌شد اکنون به یک هنجار و قاعده با عواقب گسترده تبدیل شده است؛ در حالی که در گذشته چنین گرایشاتی نادر بود. هم‌زمان همین عصر، که در آن بازنگری ایدئولوژیکی به یک بیماری مسری و فراگیر مبدل شده است، شاید بر ما خصمانه‌ترین رگه‌های تعصب مذهبی را نازل کرده است که قرن جاری تا کنون نظیر آن را به خود ندیده و جلوه‌هایش در سراسر دنیا مشهود است. می‌توان گفت که افراطی‌گری مذهبی به عنوان یک ابزار حکومتی برای کنترل درون‌مرزی و حتی در اجرای سیاست خارجی (که عملیات تروریستی را هم شامل می‌شود) یک بار دیگر به عنوان سازش‌ناپذیرترین دشمن حقوق اساسی بشر مقام ممتازی برای خود کسب کرده است.

وقایعی که امروز توجه ما را به خود جلب کرده و ما را به گیرندگان ناتوان علائم خطر در سطح جهانی تقلیل داده است عمدتاً با موج فزاینده تهاجم اراده مذهبی مرتبط است. در مقام مقایسه، باریک‌بینی‌های نظام‌های مبتنی بر ایدئولوژی درباره اندیشه انسانی و حتی گزینه‌های اجتماعی در مقابل این موج، مهار شده و بی‌خطر جلوه می‌کنند؛ چرا که تناقض در این است که یک نظریه سیاسی هر اندازه بیش‌تر مدعی قاطعیت مطلق باشد، به همان اندازه پیش‌بینی نتایج عملکرد آن دشوارتر می‌شود. برای باورمندان به چنین نظریه‌ای هر حرکتی که احتمال سرکوب در آن کم‌تر باشد می‌تواند موجد اندکی خوش‌بینی شود. اگرچه این شاید قدری گزافه‌گویی باشد؛ به‌خصوص که همان



«پیش‌بینی‌نشدنی بودن»، توانایی پیش‌بینی «جهت تغییرات» در شرف تکوین و تغییر مسیر آن‌ها را می‌طلبد. افسوس که هر کس از چنین حس شامه قوی‌ای برخوردار نیست. با این حال حتی این دلخوشی از سر نوامیدی به احتمال چرخش‌های از سر شفقت در درون یک نظام اجتماعی خردکننده هم از شهروندان «حکومت الهی» سلب شده است. آن‌ها خود را اسیر چنگال یک انزوای بی‌خردانه می‌بایند که تنها کاری که با شیوه‌ای اصولی پیگیری می‌کند همانا انسانی‌زدایی [به معنای از بین بردن صفات انسانی] به طور مستمر و سازمان‌یافته است. چنین حکومتی بستری است مطلوب برای کاشتن بذر آرمان تعصب و فقدان تحمل سایر عقاید در گستره‌ای وسیع و اعتلای آن آرمان به بالاترین درجات در سطح جهانی با توسل به تمامی تشکیلاتی که در اختیار حکومت است، از جمله کیسه‌های مراسلات پستی دیپلماتیک. حکومت الهی با بهره‌گرفتن از رخوت و خواب غفلت دنیای عقلایی، تکوین سایر حکومت‌های «الهی» را ترغیب می‌کند؛ حکومت‌هایی که ظهور پرهیاهوی‌شان از بطن مذهب پیشاپیش ماهیت آنان را تعیین می‌کند. ماهیتی که هرگونه برخورد متمدانه با «غیر» (اعم از افراد یا جوامع) را پس می‌زند.

این سیر قهقرایی نه فقط در نهان رخ نمی‌دهد، بلکه بر عکس با تکیه و تفرعن خودنمایی می‌کند و به شکل خیره‌کننده‌ای خود را به رخ جهان می‌کشد؛ از حیث جغرافیایی حد و مرزی برای خود قائل نیست، از این که هیچ‌گونه مخالفتی را بر نمی‌تابد دچار وجدی فوق‌العاده می‌شود و هر گونه مانع عقلانی را به دیده تحقیر می‌نگرد. این سیر قهقرایی در مسیر ترکنازی‌اش در سطح بین‌المللی عملاً تعدادی هوادار واقعی هم به خود جلب کرده است؛ زمانی که این شخص مجذوب، یک رهبر سیاسی یا رئیس یک کشور باشد قدرت سیاسی با نوعی حس ماموریت الهی در هم می‌آمیزد و این هوادار به تدریج بیش از پیش در این توهم غرق می‌شود که ماموریتی عرفانی بر عهده‌اش گذاشته شده تا شهروندان تحت رهبری‌اش را از نو و از روی مدل معنوی خود بسازد؛ آن هنگام است که یک کوره‌راه مصیبت درونی به یک شاه‌راه خون‌بار تبدیل می‌شود. تجربه پرهزینه سودان در زمان حکومت نومیری<sup>۶</sup> اینچنین بود، اما فرصت‌طلبی سیاسی هم در این مورد عامل کم‌اهمیتی نبود. نیاز به جلب حمایت سیاسی گروه افراطی اخوان‌المسلمین سبب شد که نومیری ملت را، که همان زمان هم از حیث مذهبی با گسلی دوگانه مواجه بود، بیش از پیش به سوی مذهب سوق دهد. شلاق‌زدن در ملاء

۶- Gaafar Muhammad an-Nimeiry (۱۹۳۰-۲۰۰۹) رئیس‌جمهور سودان (از سال ۱۹۶۹ تا سال ۱۹۸۵) بود. او یک نظامی با تمایلات سوسیالیستی بود که با کودتای نظامی سر کار آمد.

عام، دوباره از سر گرفتن سنگسار «بدکیشان»، قطع عضو و غیره... در نهایت یک رهبر اسلامی محترم، که با برخی اصول بنیادگرایی تازه تاسیس نومیری مخالف بود، به دار آویخته شد و جان خود را در این راه گذاشت. سه نفر از مریدان او هم همین مسیر را طی کردند. با این که او با تسلیم شدن به چوبه دار نمونه والایی از ثابت قدمی بر جای گذاشت، ولی به مریدانش توصیه کرد حرف خود را پس بگیرند و توبه کنند. در تجربه معاصر ما این عمل، که حکایت از تیزی دله خراشی در استراتژی مقاومت دارد، باید والاترین عمل نمادینی باشد که به مثابه قربانی کردن تلقی می شود.

نتیجه کژروی نومیری هنوز هم در پیکارهای شدید مردم جنوب سودان، که عمدتاً پیرو آئین آنیمیس‌اند<sup>۷</sup>، ادامه دارد؛ پیکاری که اکنون بیش از سی سال است در این سرزمین ادامه دارد و هنوز به شورش آنیانیا<sup>۸</sup> معروف است. با وجود این خون‌ریزی مفراط هشداردهنده، که هنوز هم در جریان است، همسایه نومیری در بوروندی در یک کوشش دیوانه‌وار و محرک سعی دارد با هشدارهای تحریک آمیز یک درگیری مذهبی دیگر در قاره آفریقا، در کشور بوروندی، به راه اندازد. با این حال حتی یک تن از رهبران کشورهای آفریقایی در این باره اظهار نظر یا اعتراضی نکرد؛ در حالی که دنیای ماورای آفریقا فقط به نیم‌نگاهی گذرا به این تحریکات بسنده کرد. همگی تظاهر به ندیدن حریق می کنند که بیم آن می رود، البته تا وقتی که در این بی‌خیالی بخردانه به طور کامل نسوخته‌ایم.

اما مفهوم تعصب چیست؟ تعصب را با جلوه‌هایش خیلی آسان‌تر می توان تعریف کرد تا این که با جوهرش. اگر چه از دیرباز وجود داشته است، اما این بی‌منطقی عالم گیر و تکراری در تاریخ بشریت هرگز تا این اندازه در روابط بین‌المللی مدعی جایگاهی تا به این حد قدیسانه نبوده است. هر ادعایی مبنی بر «منتخب» یا «برگزیده» بودن یک نظریه یا باور، به خودی خود شکلی از تعصب محسوب می شود؛ اما چنین باور یا نظریه برگزیده‌ای - که باور به «منتخب» بودن خود، قوم، جامعه یا نژاد باشد - تا زمانی که صرفاً

۷- آنیمیس (Animist) به پیروان آئین آنیمیس (Animism) گفته می شود که معتقدند تمامی عناصر طبیعت دارای روح و جان‌اند و ارواح و شیاطین را عامل جنبش طبیعت می دانند.

۸- اشاره به جنگ‌های داخلی سودان دارد که در فردای اعلام استقلال این کشور آغاز شد و طی آن یک نیروی نظامی شورشی در جنوب کشور شکل گرفت تا برای جدایی جنوب با دولت سودان در شمال مبارزه کند. اولین دور جنگ‌های داخلی سودان در سال‌های ۱۹۵۵ - ۱۹۷۲ رخ داد. این جنبش جدایی طلبانه به شورش آنیانیا (Anyanya) موسوم است؛ زیرا ارتش شورشی جدایی طلبی که این مبارزات را رهبری می کرد به این نام خوانده می شد.

در سینه باورمندان به آن باقی بماند زیان بار نیست؛ چنین باوری زمانی زیان بار می شود که از حیطة باورمندان فراتر رود و این مومنان برای خود یک ماموریت الهی با هدف خودفراکنی قائل شوند که با بلندپروازی در سطح جهانی توأم باشد. به بردگی کشیدن یک قاره کامل، در آغاز توسط مهاجمان مسلمان و سپس توسط مهاجمان مسیحی، فرایند غیرمستقیم این میل غیرارادی امپریالیست به نام اراده الهی بود. بدون تردید عامل اقتصادی نقش مهمی داشت و هیچ کس منکر نیروی محرکه این انگیزه ماتریالیستی نیست، اما درباره موضوعی که مورد نظر من است، آنچه می بایست به خاطر داشته باشیم این است که حد فاصل میان یک مرد آزاد و یک برده اغلب با میزان آمادگی فرد مورد نظر برای تغییر کیش تعیین می شد؛ البته هنگامی که تجارت برده به طور کامل جا افتاد دیگر ضرورتی برای این تمایز مطلوب وجود نداشت، اما آمادگی برای تغییر کیش غالباً بر رفتاری که با اسرا، حتی در شرایط بندگی، می شد تاثیر گذار بود ...

شاید همین غرق شدن در چیرگی تعصب در گذشته آفریقا بود که معمر قذافی<sup>۹</sup>، رهبر آفریقایی تبار لیبی، را تشویق کرد تا به قلب قاره آفریقا بتازد و در یک سخنرانی رسمی سیاهان را به شورش علیه حکومت های خود برانگیزد و انگیزه این شورش نه محرومیت های اقتصادی یا سرکوب های سیاسی ای بود که حکومت های آفریقایی عامل آن بودند، بلکه اطمینان حاصل کردن از این بود که سکان رهبری فقط در دست «مومنان» خواهد بود. رهبر پیشین لیبی اعلام کرد که اسلام تنها مذهب اصیل آفریقا است؛ این توهین بی مورد به میلیون ها آفریقایی، که هنوز پیرو مذاهب سنتی آفریقا بودند، بی تردید از چشم او پنهان ماند. رفتار قذافی بی شباهت به رفتار علی مزروعی - از دیگر آفریقاییان بیگانه از خویش که یک تاریخ نگار و روشنفکر بود - نبود که به عنوان کارگردان و راوی، سریال تلویزیونی «مردم آفریقا» را برای تلویزیون دولتی آمریکا<sup>۱۰</sup> کارگردانی کرد. موضوع این سریال تلویزیونی رقابت میان دو ابرمذهب، یعنی مسیحیت و اسلام، برای تسخیر روح آفریقا بود. در جریان کار، راوی با کوششی ظریفانه معنویت اصیل آفریقایی را لکه دار کرد. با وجود این که مزروعی، به عنوان یک پژوهشگر، ناگزیر است خدایان آفریقا را، که قبل از ظهور مسیحیت و اسلام وجود داشتند، دست کم در ظاهر به رسمیت بشناسد، اما کاملاً مشخص بود که این مذاهب از دیدگاه او از محتوا و

۹- Muammar Mohammed Ghadafi (۱۹۴۲ - ۲۰۱۱)، رهبر انقلابی لیبی از سال ۱۹۷۷ تا زمان

مرگش در سال ۲۰۱۱ بود.

۱۰- The Public Broadcasting Service (PBS)، کانال رادیو دولتی و توزیع برنامه های تلویزیونی در آمریکا که بزرگ ترین تولید کننده برنامه های آموزشی برای تلویزیون های دولتی است.

عمق عاری و با جامعه معاصر در گسست هستند. در واقع یک خلأ معنوی وجود داشت که چنانچه طبیعت ایجاب می‌کند می‌بایست پر می‌شد؛ اسلام و مسیحیت آن خلأ را پر کردند. از بین این دو البته اسلام برنده بی‌چون و چرا شد؛ چرا که مزروعی تمایلات اسلامی دارد. اگرچه این تمایلات از خرافات بری نیست. در این سریال آموزشی انتقال تاریخی مذاهب آفریقایی به قاره آمریکا و آمیزش موفقیت‌آمیز آن‌ها با نمادها، رسوم، اعیاد مذهبی و اشکال نیاپیش در آمریکای جنوبی و در کارائیب همگی نادیده گرفته شد. به این ترتیب یک برنامه تلویزیونی، که هدف آن جبران ناآگاهی و بدفهمی رقت‌انگیزی بود که نسبت به یک قاره وسیع وجود دارد، در نهایت تبدیل به یک نمایش تبلیغاتی پرهزینه دیگر برای ثابت کردن برتری نژادی-مذهبی یک رشته خرافات فریبنده شد که به قاره آفریقا آوردند یا به ضرب زور به این قاره تحمیل کردند.

بنابراین وقتی تاریخ را یادآوری می‌کنیم یا از خطراتی می‌گوییم که عدم رعایت مساوات در پذیرش فرهنگ‌های دیگر موجب آن است، به دنبال آن نیستیم که دادگاه تشکیل دهیم و برای گناهکاری این یا خطاهای آن دیگری، که به‌رغم حسن نیت مرتکب اشتباه شد، حکم صادر کنیم؛ بلکه از تلاش‌های مستمری سخن می‌گوییم که برای جاودانی کردن اسطوره برتری یک قوم یا تحقیر گذشته قومی دیگر - گذشته‌ای که حال در آن ریشه دارد - در جریان است. تعصب صرفاً این نیست که آن «دیگری» را علنا و از حیث فیزیکی خوار کنیم، بلکه درهم آمیختن افسانه‌ها و مستندها با هدف پایین آوردن جایگاه یک قوم در تمدن بشری هم شکلی از تعصب است. این که امروز هنگامی که از موارد سقوط اخلاقی بشر صحبت می‌شود کوچک‌ترین اشاره‌ای به کشتار هولناکی نمی‌شود که برآیند تجارت برده در آفریقا بود - تجارتی که با مفاهیم اسلامی و مسیحی به آن جنبه مقدس داده شد - در حالی که این رویداد با ابعاد کمی‌ای که داشت همانا آغاز خودکشی انسان‌گرایی در اروپا بود، ریشه در مصلحت‌آمیز بودن نگرش مقطعی به تاریخ دارد. هیچ کس منکر مسئولیت خود آفریقایی‌ها در تجارت نفرت‌انگیزی نیست که در آن قرون مشقت‌بار روی داد؛ با وجود این هر بار که دنیا در صدد آسیب‌شناسی زخم‌هایی بر می‌آید که به دست خودش بر انسان‌گرایی خود وارد کرده، لازم است به یاد آوریم که دنیای شکسپیر، گوته، هگل، ولتر، مولیر، مونتسارت و دیگران نه فقط از این رویداد غیرانسانی بهره‌مند شد بلکه از آن حمایت هم کرد. همین دنیای شکسپیر و گوته و دیگران بود که بعداً، بار دیگر، یک «دیگری» را ساخت که

یکی از نتایجش آشویتس<sup>۱۱</sup> بود. انتساب تاریخ تباهی انسان گرایی اروپا به واقعه اخیر به منزله ادامه اعتراف به این حقیقت است که مردم آفریقا تا این لحظه هنوز جای خود را به عنوان بخشی از خانواده بشری در وجدان بیدار اروپاییان باز نکرده‌اند و نشانه غم‌انگیز آن همانا تعصب کورکورانه کیش آپارتاید نسبت به حقانیت خودش است.

تهدید موجود هم واقعی است و هم گسترده. ما امروز با جوامعی روبه‌رو هستیم که وقتی رهبران‌شان را متهم به رفتار غیر انسانی می‌کنند، آن‌ها در نهایت سبکبالی پاسخ می‌دهند: «معیارهای سایر کشورها درباره ما اجراشدنی نیست.» این پاسخ حیرت‌انگیز دستگاه رهبری ایران به سازمان عفو بین‌الملل بود که فهرستی از ۶۵ شیوه گوناگون شکنجه را ارائه داد که حکومت ایران به طور مستمر به نام اسلام در آن کشور اعمال می‌کند. البته که این واکنش کاملاً آشنا یک نوع دفاع، یا شاید دقیق‌تر، گریز از دفاع است. این نوع واپس‌نشینی از جامعه انسانی را به اشکال گوناگون در قاره آفریقا، در جوامعی که حکومت آن‌ها سرکوب‌گر است، می‌بینیم؛ رهبران این جوامع هنگامی که به خاطر شکنجه و محبوس کردن غیرقانونی شهروندان مورد سرزنش قرار می‌گیرند بی‌پروا پاسخ می‌دهند که دیدگاه‌های غربی را نمی‌توان به کشورهای آن‌ها «تعمیم» داد یا این که آن‌ها را به عنوان تبلیغات محض غربی‌ها مردود می‌شمارند.

اغلب از خودم پرسیده‌ام: یک نژاد یا یک ملت چه دیدگاهی درباره واقعیت درد و رنج انسانی می‌تواند داشته باشد که منحصر به آن نژاد یا ملت باشد؟ به عنوان نمونه، ناله اضطرابی که بی‌اختیار از دل یک آسیایی بیرون می‌آید که پیکر آسیایی‌اش مورد تعدی قرار گرفته چه خصیصه ویژه‌ای می‌تواند داشته باشد؟ آیا تجربه درد در فرهنگ‌های مختلف متفاوت است؟ آیا گرسنگی و قحطی همیشه پدیده‌های صرفاً مذهبی بوده‌اند؟ آیا لازم است هر نژادی به هم‌نوعان خود، به ارباب‌های کنونی‌اش و آنان که مرگ و زندگی آن نژاد در دستشان است، انسان‌بودن خود را ثابت کند؛ از آن زندانی‌ای که با هیتی غیر قابل تشخیص در یک سلول مخوف زندان در کنیا در آنچه بالا آورده غوطه می‌خورد تا آن بومی ساکن نقطه‌ای دورافتاده در آمریکای جنوبی که قصه پرغصه انقراضش هنوز به مقیاس وسیعی از چشم جهانیان پوشیده نگه داشته شده است؟ شاید ضرورت داشته باشد که کلمات تاجر ویزی<sup>۱۲</sup> را، که در موارد بسیار هم از آن سوءاستفاده شده، به همه زبان‌های دنیا ترجمه و به‌خصوص بر متعارف‌بودن مضمون آن

۱۱-Auschwitz، مجموعه‌ای از اردوگاه‌های کار اجباری و کشتارگاه زندانیان بود که آلمان نازی طی

جنگ دوم جهانی در لهستان بنا کرد و آن را اداره می‌کرد.

۱۲-Merchant in Venice، نام نمایشنامه‌ای از ویلیام شکسپیر (۱۵۶۴-۱۶۱۶)، نویسنده انگلیسی، است.

بیانات تاکید کنیم:

«مگر یک یهودی چشم ندارد؟ مگر یک یهودی دست، اجزای بدن، حواس پنجگانه، عواطف و علائق ندارد؟ مگر اگر نوک سوزنی را در بدن ما فرو کنید، از بدن ما خون بیرون نمی‌آید؟ مگر اگر ما را مسموم کنید، از مسمومیت نخواهیم مرد؟»

از خود می‌پرسم: ترجمه این عبارات به زبان مردم جنوب آفریقا چگونه خواهد بود؟ آیا این عبارات را در کوآزولو<sup>۱۳</sup> بیگانه خواهند یافت؟ یا اگر بخواهم با توجه به رویدادهای اخیر در نوار غزه اشغالی نمونه‌ای نزدیک‌تر به امروز را ذکر کنم، در زبان عبری چگونه؟ چون این طور به نظر می‌رسد که شخصیت انسان‌گرای مبهم شکسپیر فراموش کرده است که سایر انسان‌ها هم ذی‌حق هستند که مشمول چنین تعاریف کاملاً متعارف و مشهودی بشوند. و باز برای این که این مثال را به قاره خودمان تعمیم بدهم، صحنه‌ای را که توصیف می‌کنم تجسم کنید: دانیل آرپ موا<sup>۱۴</sup> و پیتربوتا<sup>۱۵</sup> را تجسم کنید که در کنار یکدیگر نشسته‌اند و هم‌زمان به ترجمه این متن، هر یک به زبان مادری خود، گوش می‌دهند که راوی آن یک قربانی از هر یک از دو کشور است. آیا واکنش مستمعان بلندپایه ما یک قهقهه بلند، یک چشمک حاکی از تبانی و سپس خنده‌های ریز زیرکانه نخواهد بود؟

لازم است نخوتی را که تلویحا در سلب و انکار آزادی اندیشه، حساسیت، بصیرت و عمل نهفته است به ابعاد عادی آن تقلیل داد؛ زمانی که این سلب و انکار را به ساختارهایی خرافاتی به نام مذهب گره می‌زنند، هیچ کلمه‌ای در توصیف چنین توهم موهومی اغراق‌آمیز نیست. برای نمونه، درباره مذهبی که پیروانش به نام مذهب مسافران یک اتوبوس را در جاده‌ای دورافتاده از اتوبوس پیاده می‌کنند و به صف می‌کشند، سپس آن‌ها را به رگبار گلوله می‌بندند، بر اجسادشان بنزین می‌پاشند و آن‌ها

۱۳- Kwazulu، منطقه‌ای نیمه‌مستقل در آفریقای جنوبی است که دولت آپارتاید آن را به محل سکناى قوم زولو تخصیص داده بود.

۱۴- Daniel Arap Moi، سیاستمدار پیشین کنیایی بود که به مدت ۲۴ سال (۱۹۷۸ - ۲۰۰۲) بر مسند ریاست جمهوری این کشور باقی ماند. او دومین رئیس جمهور کنیا بود.

۱۵- Pieter Botha، رهبر آفریقای جنوبی (۱۹۸۴ - ۱۹۸۹) که از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۴ نخست‌وزیر این کشور بود.

را می‌سوزانند چه می‌توان گفت؟ همه این جنایت فقط به این دلیل است که این قربانیان متعلق به یک فرقه یا مذهب خاص نیستند. نمونه‌های اینچنینی از ضلالت در ذهن انسان و توانایی بی‌پایان او برای شقاوت، در طول سال‌های متمادی در بسیاری از نقاط دنیا - به عنوان نمونه سیک‌ها در هند و هندوها و تامیل‌ها در سریلانکا - دیده شده است که در آن‌ها کوشش برای استقلال سیاسی عمدتاً با الزامات مذهبی - به عنوان یک نیروی محرکه اصلی - تغذیه شده است. اما وحشتی که در موارد عدیده این جنون لجام‌گسیخته تجربه می‌کنیم، جنونی که در آن یکی از دو طرف درگیر عملاً خواستار کسب «اعتبار» برای اعمال ننگینی است که مرتکب شده، با آگاهی به این واقعیت که مرتکبان چنین اعمالی نهادهای «مشروعی» نیستند تا حدودی تقلیل می‌یابد. این خطا کاران نه به دنبال جلب احترام مردم جهانند و نه به رسمیت‌شناخته‌نشده‌شان از سوی جهانیان برای آن‌ها حائز کم‌ترین اهمیت است. نه فرستادگان سیاسی با آن‌ها کوچک‌ترین ارتباطی دارند - مگر زمانی که با آن‌ها منافع سیاسی مشترک پیدا کنند که در آن صورت تماس‌های مخفیانه برقرار می‌کنند - و نه در سازمان‌های بین‌المللی کسی به نمایندگی از سوی آن‌ها حضور دارد. می‌توان گفت اعمالی که مرتکب می‌شوند واکنشی است غیرارادی به فروماندگی‌ای که گریبانشان را گرفته و منطق آن‌ها بی‌منطقی مطلق است.

اما زمانی که یک شخصیت حقوقی موجود، که آن را حکومت می‌نامیم، آمر و مشوق رویدادهای حتی دهشتناک‌تر می‌شود، وقتی کشتارهای دسته‌جمعی به یک امر روزمره بدل می‌شود در حالی که تنها گناه قربانیان شهامتی است که به آن‌ها جرئت ایستادگی مقابل حاکمانی را می‌دهد که از آن‌ها می‌خواهند از باورهای خود دست بکشند، در آن صورت چه می‌توان کرد؟ در مقابل حکومتی که در آن زنان را در ملاء عام شلاق می‌زنند و حتی سنگسار می‌کنند چون مقابل استبداد دستگاه مذهبیون - که دستگاهی متشکل از مردان است - و دخالت آن‌ها در اموری مانند نحوه لباس پوشیدن یا ظاهر شدن زنان در ملاء عام حاضر نیستند تسلیم زورگویی شوند، چه می‌توان کرد؟ در مقابل حکومت‌هایی که در آن‌ها به تبهکاران، به مخالفان حکومت، به حامیان باورهای مخالف و به خرابکاران اقتصادی با هم و به طور دسته‌جمعی برچسبی مصلحت‌آمیز مانند «عوامل شیطان روی زمین»، «دشمنان مذهب جاودانی» و لفاظی‌های مذهبی دیگر می‌زنند - که به نوبه خود به حاکمان اختیار زندانی کردن، شکنجه دادن و با قربانیان به مثابه وجودی غیر انسانی برخورد کردن را می‌دهد - چه می‌توان کرد؟ به باور من زمان آن فرا رسیده است که به این وضعیت ناهنجار قرن بیستمی به شیوه‌ای بی‌پرده و صریح واکنش نشان دهیم و صلاحیت چنین حکومت‌هایی را به پذیرفته شدن در جامعه جهانی،

هر کجا که باشند، زیر سوال ببریم. این ندا برای جلب توجه جهانیان از سر لفاظی نیست. حتی در گوشه‌ای دوردست همچون نیجریه، کشور خود من، در همین سال‌های اخیر شاهد گونه‌ای از این ویروس افراط‌گرایی بوده‌ایم و واقعیت نگران‌کننده این است که برخی از محرکان این گونه رویدادها، که ثبات در جامعه را بر هم می‌زنند، محصول تجارت صادرات این دستگاه متجاوزند؛ دستگاهی که هدفش به‌بند کشیدن اذهان به وسیله عوامل «حکومت الهی» است؛ و عواملی که بازوهای بلند دارند.

البته که این نوع دلمشغولی‌ها از دیدگاه بخش بزرگی از جهان دوررس و بعید جلوه می‌کند؛ زیرا در آن بخش از جهان سکولاریسم به موازات مذاهب حکومتی از دیرباز به عنوان راهی به سوی ثبات داخلی در حکومت شناخته شده است. اما حتی این گونه ملت‌های خوش‌اقبال هم نمی‌توانند تظاهر کنند که اغلب تصمیمات سیاسی‌ای که در این کشورها اتخاذ می‌شود از توهمات این حکومت‌های مذهبی و پیش‌بینی‌نشده‌ی بودن آن‌ها تاثیر نمی‌پذیرد؛ حکومت‌هایی مذهبی که در یک آسیب‌شناسی سیاسی می‌توان آن‌ها را دست‌کم بی‌ثبات توصیف کرد. البته که نمی‌بایست درون‌مایه تاریخی و سیاسی این بی‌ثباتی را دست‌کم بگیریم یا روابط اقتصادی نابرابری را که کشورهای کوچک‌تر را به واکنش‌های خصمانه‌ای وا می‌دارد که در اعمالی غیر قابل توضیح و متناقض بروز می‌کند، ناچیز بشماریم. این بی‌عدالتی‌ها وجود دارد و انکار آن‌ها دیوانگی است. برای نمونه نمی‌توان تاریخ طولانی روابط مافوق و مادون یا متبوع و تابع را، که کشورهای اروپایی بر کشورهای جهان سوم تحمیل کردند، انکار کرد؛ این روابط در موارد عدیده یک واکنش منفی از نوع ظن خصمانه به بار آورده است که متأسفانه معطوف به درون و علیه هم‌نوعان است و در ممارست‌های آشنا از نوع خودبازشناسی ملی یا بازسازی روان ملی متبلور می‌شود. اما نمی‌توان تا ابد به ابراز این گونه دفاعیات ویژه ادامه داد؛ به‌خصوص هنگامی که می‌توان از سایر کشورهای جهان سومی نام برد که با وجود داشتن شرایط تاریخی مشابه موفق شده‌اند با درک این مهم که شهروندان به‌مثابه متحدان هم‌مرتب‌ای محسوب می‌شوند که در ساختن یک شخصیت ملی تازه و اصیل نقش مهمی دارند، از سوسه‌های سهمناکی که گذشته به آن دامن می‌زند عبور کرده‌اند. چنین نمونه‌هایی وجود دارند؛ اگرچه تعدادشان متأسفانه زیاد نیست. وقتی استراتژی سیاسی برای تکوین چنین خروجی با عامل مذهب در هم آمیخته می‌شود نتیجه، همان‌طور که مشاهده کرده‌ایم، اوج قهقراپی تجربه بردگی بوده است.

مرد یا زن قرن بیست و یکم نمی‌تواند نتیجه توهمات قرون وسطایی و خرافات متعصبانه باشد. آنچه می‌خواهم اکنون پیشنهاد کنم می‌دانم پیشنهادی بسیار غیر محتمل



است؛ اما کسی چه می‌داند؟ در میان مذاهب غالب - اعم از مسیحیت، اسلام، هندو یا غیره - تقریباً هیچ مذهبی نبوده است که در عصر مدرن در درون خود با رقابت‌های میان‌فرقه‌ای بین پیروان خود مواجه نبوده باشد و از مصیبت بی‌نصیب مانده باشد. نمونه زنده اخیر آن، عاقبت مرگبار ایرانیان افراط‌گرا در عربستان سعودی<sup>۱۶</sup> است که هرگز نباید اجازه داد خاطره‌اش از اذهان مردم جهان زدوده شود. به همین سبب شاید پیشنهادی که مایلم مطرح کنم در سرزمین‌هایی کاملاً غیرمنتظره حامیانی پیدا کند. و حالا این پیشنهاد: اگر سازمان ملل یا به احتمال بیش‌تر سازمان یونسکو<sup>۱۷</sup> هنوز موضوعی را تعیین نکرده‌اند که آخرین دهه قرن جاری را به آن تخصیص دهند، پیشنهاد من این است که این دهه را «دهه گزین‌های سکولار»<sup>۱۸</sup> بنامیم. اجازه دهید همین‌جا بلافاصله اضافه کنم که منظورم این نیست که (و این حتی امکان‌پذیر هم نیست که) در جهت انهدام افکار و مناسک مذهبی تلاش کنیم یا بکوشیم شأن فرهنگی ابنیه مذهبی - مساجد، کلیساها، معبدها و زیارت‌گاه‌ها و غیره - را کاهش دهیم. من به عنوان یک شاعر افسانه‌نویس به قدری از منابع بسیار عمیق و غنی که ماهیت مذهبی داشته‌اند الهام گرفته‌ام که هرگز نفوذ مذهب را در اعمال بشر ناچیز نشمرم یا آن را تحقیر نکنم، اما بدون تردید زمان آن هم فرا رسیده است که در این سال‌های پایانی قرن بیستم برای ناهنجاری ناشی از حکومت‌های مذهبی چاره‌ای بیندیشیم؛ به‌خصوص هنگامی که افزایش ناگهانی رجعت به گذشته را در دهه‌های اخیر در نظر بگیریم - امری که تا کنون باورنکردنی می‌نمود و هدفش محو دستاوردهایی است که از آزادساختن ذهن انسان به دست آمده است.

این‌ها واقعیت‌های حقوق بشر هستند، نه مفاهیم انتزاعی یا آرمان‌گرایانه. ما به نقصان‌های ناشی از محرومیت‌های اقتصادی، وضعیت انفجار آمیزی عدالتی در جوامع نابرابر، نبود اراده منسجم یا رهبری مسئولی که دائماً شمار وسیعی از مردم را به قحطی آرام و مهاجرت اجباری محکوم می‌کند واقف هستیم؛ تابلو رقت‌انگیزی که هر سال با همان قلم و با همان رنگ بر آن نقش می‌کشند و همان نقش را تکرار می‌کنند. اما به نظر

۱۶- اشاره به درگیری‌ای است که طی تظاهرات حجاج ایرانی در مراسم حج تابستان سال ۱۹۸۷ میان تظاهرکنندگان با نیروهای امنیتی عربستان در گرفت. گفته می‌شود که در این واقعه بیش از ۴۰۰ نفر جان خود را از دست دادند.

۱۷- UNESCO: سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی یونسکو از نهادهای تخصصی وابسته به سازمان ملل متحد است که مقر آن در پاریس واقع شده است. کنفرانس نوبل به ابتکار این سازمان در سال ۱۹۸۸ در پاریس تشکیل شد.

۱۸- در متن انگلیسی «secular» آمده است.

می‌رسد که جهان متمدن در یک توطئه دیپلماتیک سکوت فرورفته است؛ جهانی که در آن بلا یایی که افراطی‌گری مذهبی مولد آن است، چاره‌جویی مبرم می‌طلبد. بدون تردید زمان آن فرا رسیده که چهره تهاجمی مذهب را به رسمیت بشناسیم و بی‌باکانه با آن مواجه شویم. «به سوی درک متقابل با نگرشی عاری از مذهب»؟ «اقدام برای سیاست به دور از مذهب»؟ «دهه گزینه‌های سکولار»؟ هر عنوانی که به آن بدهید این دوباره نظم‌دادن به ذهن انسان باید تا قبل از آغاز قرن بیست و یکم از لفاظی محض عبور کند و به فراسوی آن برسد.



وله سوينکا، نمايشنامه‌نويس نيجريايي است که در سال ۱۹۸۶ برنده جايزه ادبي نوبل شد.

